

قصیده چون و چرا

بقلم آقای مجتبی مینوی

مقاله ذیل را دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی از لندن برای درج در مجله یادگار فرستاده اند خوانندگان گرامی از مطالعه آن هم بوجود یکی از شعرای فارسی زبان بی خواهند برد و هم از فراءت یکی از فصاید حکیمانه او که حکیم و شاعر فارسی زبان دیگری یعنی ناصر خسرو بر آن جوابی نوشته متمتع خواهند شد .

ما در اینجا از فرصت استفاده کرده از آقای مینوی که این ارمغان گرانبها را برای خوانندگان یادگار فرستاده اند صمیمانه تشکر میکنیم و برای مزید فایده یاد آور میشویم که ذکر قائل این قصیده را ظهیرالدین ابوالحسن بیهقی نیز اجالا در کتاب تمة صوان الحکمه (ص ۱۳۲ از متن عربی چاپ لاهور) آورده و ترجمه عین عبارت او در این باب چنین است ،

« حکیم ابی الهیثم البوزجانی ، من از او در حکمت جز قصیده ای فارسی که آنرا محمد سرخ نیشابوری شرح کرده اثری ندیدم و این ابوالهیثم در میان عوام حکما شهرتی دارد لیکن از اوتصنیفی یا کلامی که از آن توان مرتبه او را در حکمت شناخت بدست من نیفتاده .

چنانکه ملاحظه مفرمائید بیهقی او را (بوزجانی) نوشته در صورتیکه در نسخه جامع الحکمتین ایاصوفیا این نسبت (جرجانی) است - چون نسخه ایاصوفیا غلط بسیار دارد محتمل است که ناسخ‌نویسنده بوزجانی را برجانی تعریف کرده باشد . (یادگار)

حکمت و فلسفه و علم از چون و چرا ی بشر حاصل شده است . در رساله بیست و دوم از رسائل اخوان الصفا ، در محاکمه بین انسان و حیوان ، طوطی میگوید ما حیوانات بآنچه خدا داده است راضی و نسبت بساحکام او خاضع هستیم - از ما « برای چه و چطور و چرا » درکارهای او شنیده نمیشود (ص ۲۲۰ ترجمه آقای مستوفی) - جواب ما باو اینست که بهمین جهتست که حیوان مانده‌اید .

در قرن سوم و چهارم و پنجم هجری ممالک اسلامی ، و از آن جمله ایران ، مرکز علم و فلسفه و حکمت و هنر و معرفت شده بود . علاوه بر آنکه کتب فلسفه و حکمت بشر نوشته میشد در شعر نیز فلسفه و حکمت راه یافته بود ، و عده ای از

شعرای نامی ما حکیم و فیلسوف نیز بوده‌اند. حکمائی نیز بوده‌اند که شعر و نظم را وسیله بیان مقاصد فلسفی خود قرار داده‌اند؛ مثل ناصر خسرو.

در قرن چهارم هجری طیبی از اهل گرگان معروف بنواجه ابوالهیثم احمد ابن‌الحسن قصیده‌ای گفته بود که هشتاد و دو بیت بود؛ و تمام آن چون و چرای فلسفی بود. این قصیده که عنقریب بنظر خوانندگان میرسد جز حکمت منظوم و سؤالات منظوم چیزی نیست، ولی گاه گاهی خیالات شاعرانه لطیف نیز در آن آمده است مثل این دو بیت که بسیار بلند است:

شکار شیر گوزنت و آن یوز آهو و مرد بخرد را علم و حکمتست شکار
که مرد علم بگور اندرون نه مرده بود و مرد جهل ابر تخت بر بود مردار

امیر الشعراء معزی نیز قصیده‌ای دارد که نیمی از آن حکمت و توحید است و نوزده بیت از ابتدای آن بصورت چون و چراست (ص ۳۳۶ تا ۳۳۷ چاپ استادی آقای اقبال) - و مطلع آن اینست:

چه گوئی اندرین چرخ مدور کز و نابد همی مهر منور

ولی این قصیده معزی واقعاً شعر است نه حکمت منظوم.

قصیده ابوالهیثم جرجانی ظاهراً شهرت و رواج زیادی حاصل کرده بود؛ و طالبین فلسفه و حکمت آن را از بر میکردند. در سال ۴۶۲ (چهار صد و شصت و دو) که ناصر خسرو در یمگان بود امیر بدخشان آن قصیده را از حفظ نوشته نزد ناصر خسرو فرستاد و ازو خواهرش کرد که سؤالات ابوالهیثم را جواب گوید. در این قصیده نود و یک سؤال فلسفی و منطقی و طبیعی و نجومی و دینی و تأویل طرح شده بود؛ و از جوابی که ناصر خسرو بآنها داده است دو تحریر یا روایت موجود است؛ روایت مختصر را بنده سابقاً در آخر دیوان ناصر خسرو که در طهران بطبع رسید منتشر کرده‌ام و علاوه بر نسخه خطی قدیمی که در کتابخانه آقای ملک در طهران موجود است نسخه دیگری هم بنده در کتابخانه بادلیان در اسکندریه پیدا کرده و از آن سواد برداشته‌ام. اما روایت منصلتری از آن نیز موجود است موسوم به «جامع الحکمتین» که نسخه‌ای از آن در

کتابخانه ایاصوفیه در استانبول مضبوطست و من عکسی از آن تحصیل کرده‌ام تا بتصحیح و نشر آن بپردازم. این کتاب دارای مطالب بسیار مهم است و انتشار آن از واجباتست معلوم نیست که ناصر خسرو آیا بدو جامع‌الحکمتین را تحریر کرده بوده و سپس روایت مختصرتر را از آن استخراج کرده است، و یا ابتدا جوابی مختصر داده بوده و بعد بتفصیل مطلب پرداخته است. میتوان حدس زد که شق اول صحیح است، و در این صورت شاید بعدها دیگری این خلاصه را از آن استخراج کرده باشد.

از اصل قصیده ابوالهثیم جرجانی در روایت ملخص فقط سه بیت نقل شده است ولی در رساله جامع‌الحکمتین تمامی قصیده را دوبار نقل کرده است: مرتبه اول در صدر کتاب آن را بالتمام یکجا آورده، و مرتبه دوم در متن کتاب ابیات و قطعات آن را بتفاریق آورده و بشریح و حل مسائل آن پرداخته.

کاتب نسخه ظاهراً ترک بوده و گویا هیچ کلمه‌ای را نمیتوانسته است درست بخواند و سطری نیست که دارای چند غلط نباشد. من از مقایسه قصیده با ابیاتی که مرتبه دوم نقل شده، و از مذاقه در تشریح و توضیح و جواب ناصر خسرو، موفق برفع بسیاری از اغلاط گردیده، و قصیده را بصورتی که می بینید تصحیح کرده‌ام، ولی هنوز در قراءت بعضی از کلمات و مصاربع شك دارم.

ناصر خسرو میگوید که اندرسال چهارصد و شصت و دوم از تاریخ هجرت امیر بدخشان که معروفست بعین‌الدوله ابوالمعالی علی بن الاسد بن الحارث، قصیده‌ای را که خواجه ابوالهثیم احمد بن الحسن الجرجانی رحمه الله گفته است و اندرو سؤالهای بسیار کرده است نزدیک من فرستاد، و بخط خویش اندر آخر آن نسخه نبشته بود که «این را از حفظ خویش نبشتم» و از من اندرخواست تا سؤالاتی که اندر آن قصیده است بنام او حل کرده شود، و نخست این قصیده را کز خاطر این ملکزاده یافتیم ثابت (ظ: ثبت) کنیم.

قال النبیح احمد (بن) الحسن الجرجانی

یکيست صورت هر نوع و نيست زينت گذار

چرا که هیأت هر صورتی بود بسیار ؟

ز بهر چیست که جوهر یکی و نه عرض است

به ده نشد ، نه به هشتش بیود نیز قرار ؟

چرا هفت و دوازده است امام بنام (کذا)

و امهات ، بگفتار و اتفاق ، چهار ؟ (۳)

چرا که بخش موالید از سه بر نگذشت ؟

چه چیزکان يك مایه ست و بیشمار نگار ؟

چرا چو تن ز غذا پر شود ننگجد نیز

الم رسدش گرافزون کنی تواز مقدار ؟

و گوهری دگر اینجا که پر نگرود هیچ

نه از نبی و نه از دانش و نه از اشعار (۶)

چه چیز آن و ، چه چیز این و ، از پی چه چنین

چه چیز آن که بدین هر دو بر بود سالار ؟

نشان آنکه بغایب بود ز شاهد چیز

دلیل گیرد و دارد بعاقبت دیدار

ب ۳ - مصراع اول درست نیست . این بیت فقط در موضع اول آمده است و جواب آن از نسخه ما ساقطست . قدر مسلم اینکه اینجا بحث از سیارات سبع و بروج دوازده گانه است و بجای امام باید (آبا) خوانده شود . یعنی آباء علوی - مثلاً: (چرا ۰۰۰ هفت و دوازده است آبا) .

- و هفت نور بتابد چنانک هر يك را
 ازو پذیرد باندازه لطافت نار (۹)
 نخست دهر، چه چیز است دهر و حق و سرور
 و باز برهان، آنکه حیات روز گذار ؟
 کمال و غیبت و، این از همه شریفتر است
 که چاره باشد آنجا کجا نیاید چار
 اگر طبیعت کلی باولیت حال
 مرا بگویی دائم که هستی از ابرار (۱۲)
 مثالش و صفتش هر دو باز گوی مرا
 که دوستتر سوی من صد ره این ز موسیقار
 فرشته و پری و دیو را بدانستم
 که هست و، نیز بیاید بهست بر تکرار
 ز ما و کیف بگویی و برسم برهان گوی
 گر آمدست برون این سخت از استار (۱۵)
 یکی کدام که بسیاری اندرو موجود ؟
 یکی بمحض چرا گفت خالق جبار ؟
 یکی که نه تضعیفش روا و نه تنصیف
 فروون نگیرد و تقصایی ز روی شمار

ب ۹ - در مصراع اول ظاهر آ (هر يك زان) باید خواند . ب ۱۱ - در مصراع اول
 کلمه غیبت محل تأمل است . در مصراع دوم شاید درست این باشد (که چاره یابد آنجا کجا نباشد چار) .

باضطراب و بتقریب يك ، نه بر تحقیق ،

چگونه باید دانستن اینچنین اخبار ؟ (۱۸)

کدام جنس نه نوع و ، کدام نوع نه جنس ؟

کدام جنس یکی یا دو نوع دیگر بار ؟

چه بود عالم وقتی همه سعادت بود ،

و هر دو نحس فرو نیستاده بود از کار ؟

کنون جهان همه نحس است و هر دو سعد بجای

همان طلوع و غروب و همان مسیر و مدار (۲۱)

و باز فردا چون دی بود ، چنین خبر است

از انبیا و حکیمان و ذمیان هموار

چه چیز دی و ، چه امروز ، باز فردا چیست ،

از آئین ز چه روی و ، از اینچنین ز چه کار ؟

شکستن سُرْب الماس و سنگ آهن کش ،

چه علتست مر این هر دورا چنین کردار ؟ (۲۴)

و دفع کردن یا قوت مر و با را چیست ؟

ز مرّد از چه همی بر کند دو دیده مار ؟

ب ۱۸ - در مصراع دوم بجای « باضطراب » ظاهراً باید « باضطرار » خوانده شود ، و مراد اینکه این واحد ، واحد حقیقی نیست ، بلکه بر حسب ضرورت و برای تقریب باوهم بوجود آن قائل شده ایم .

ب ۲۰ - مصراع دوم را در موضع اول چنین آورده : « و هر دو نحس و فرو ایستاده بود از کار » و این ظاهراً غلطست .

ب ۲۲ - (ذمیان) یعنی جهودان و ترسایان و سایر اهل کتاب .

- پلنگ اگر بگردد مرد را ز بهر چه موش
 بحیلها بر میزد ز بام و از دیوار ؟
 بشهر اهواز از تب کسی جدا نبود
 بتبت اندر غمگین ندید کس دیار (۲۷)
 بطبع نیست ، چه خاصیت است گویند این ،
 چه اصل گفت بخاصیت اندرون هشیار ؟
 میان نطق و میان کلام و قول چه فرق
 که پارسی یکی و معنی اندرو بسیار ؟
 آزل همیشه و دیمومت و خلود و ابد ،
 میان هر يك چون فرق کرد زیرك سار ؟ (۳۰)
 سخن چرا که چهارست : امر و باز ندا
 سدیگرش خبرست و چهارم استخبار ؟
 ز حال هیأت وز خاصه وز رسم و ز حد
 خبر چه داری و چه شنیده ای ؟ بگوی و بیار ؟
 همه جهان خود را با « منی » مضاف کنند
 ابرچه او فند این (من) ؟ بگوی وریش مخار ؟ (۳۳)

ب ۲۸ - مصرع اول بصورت سؤال نیست : میگوید این بر حسب طبیعت نیست ؛ زیرا که میگویند که این خاصیت است .

ب ۳۰ - زیرك سار بمعنی باهوش و دانا ، در این بیت معزی نیز آمده است .
 تا که بشناسد ز جوگان مرد حکمت گوی گوی
 و مولوی نیز در مثنوی گوید :

ترجمان فکرت و اسرار من

طوطی من مرغ زیرك سار من

تنست یا جان یا عقل یا روان که منست ؟

و یا چو خاطر شده اسب بود مرد سوار ؟

غلط شمرد کسی کو چنین گمانی برد

بسا سوار که بستن نداند او شلوار

بسا کسا که همی « من » شمارد او خود را

بذرّه ای نگراید که بر کشتی بیچار (۳۶)

کسوف شمس بجرم قمر بود بیقین

قمر چو علوی و نورانی ، از چه گشت چوقار ؟

چرا که نور فرو نگذرد ز شمس بماء

چو آبگینه که بیرون گذاشت نور از نار ؟

هر آینه که مه از آبگینه صافی تر

چرا که غوص شعاغش همی بود دشوار ؟ (۳۹)

قوی ترست بهر حال مردم از حیوان

بحیله بیش و بهر دانشی شعبده وار

چرا تعهد بایدهش و دایه و تدبیر

بخوابندش و پدیدارنش برو بکنار ؟

ب ۳۴ - در مصراع دوم شاعر می پرسد آیا این قضیه از قبیل لفظ سوار است که آن را بر مجموع مرد و اسی که مرکوب اوست اطلاق میکنند . حدس میزنم که اصل چنین بوده : « و یا چو لفظ سوار اسب بود و مرد سوار - ولی این حدس آقای دکتتر صدیقی را هم ذکر میکنم ، و یا چو خلط شده اسب بود و مرد سوار »

ب ۴۰ - مصراع دوم در هر دو موضع همین طور ضبط شده ، ولی محتملست که « مشعبدوار »

درست باشد .

- سباع و مرغ و دده زو بسی ضعیفترند
- بکسب خویش بکوشد بخورد و بختار (۴۲)
- اگر بخواهم از تو دلیل بر ابداع
چه آوری که عیانم بدو کنی اخبار ؟
- چه چیز بود، نه از چیز، چون نمایی چیز
چگونه دانی کرد آشکاره این اسرار ؟
- روا بود که یکی مرد آفرید اینزد
و هم ز تنش یکی جفت کرد انده خوار (۴۵)
- بس از میان شان نسل آفرید و فرزندان
نیرگان فراوان و بی شمار تبار ؟
- اگر تو منکرشی، سورة النساست دلیل
که آفرید یکی و ازو هزار هزار
وگر مقرر شوی، شخص پیش و از پس نوع
چگونه شاید بودن؟ خرد بدین بگمار (۴۸)
- نخست جنس، پس آنگاه نوع و، از پس شخص
طریق حکمت آن، بی جدال و بی پیکار
یکی سؤال که قایم شدست چون شطرنج
زبس که هر کس جست اندرین سخن بازار :

که عقل برتر یا علم ، فضل ازین دو کراست ؟

بدین دو روش نمودم فضول صد خروار (۵۱)

چگونه داند علم آن کسی که نامختست ؟

درو دگر نکند کار جز بدست افزار

کسی که ذلّ نه بر داشتست از تعلیم

یعنی علم نباشد بیش دست گزار

چو حدّ عقل ندانند و حدّ علم که چیست

سخن گزاره بگویند ، شرم نی و نه عار (۵۴)

ز علم باری بر علم خود قیاس آرند

شدند لاجرم از راه راستی بیزار

میان مُدرک و ادراک فرق باید کرد

اگر شدست کس از خواب غافل بیدار

روا بود که نخست آسمان پدید آمد

که او قوی تر و آنکه زمین و کوه و بحار (۵۷)

و یا نخست زمین بود کوست مرکز دور

و دایره نبود جز بنقطه پرگار ؟

پس ارچه چنین شمری چون بایستاد زمین

و گرد گردش خالی ز دائرة دوّار ؟

ز دائره که تواند نمود پیش و ز پس ؟

ز مرغ و خایه نیاید سخن مگر که نزار (۶۰)

وجود کلّ روا هست و جزو او معدوم ؟

اگر رواست ابا حجتی بمن بسیار

وگر رواست نه ، پس جنس باید آنگه نوع

و شخص از پس هر دو بکرده راست چو تار

چرا کواکب را اول از زحل گفتند ؟

بطبع آتش از بهر چیست تخم بهار ؟ (۶۳)

چرا که خانه خورشید شیر و خانه ماه

ز برج سرطان کردند استوار حصار ؟

چرا که خانه این هر دوان یکان بس بود

و دیگران را خانه دو ، از یمین و یسار ؟

ازین کواکب دو نحس محض چون و دوسعد

سه مانده آنگه از نحس و سعدشان آثار ؟ (۶۶)

چرا پسر که بزاید زبرش باشد روی

و دختران را باشد قفا بسوی زهار ؟

چرا که تری بر آب بر پدید ترست

بدو کند همه چیز خشک را آغار ؟

ب ۶۰ - مصراع موم اشاره است بسؤال معروف که : کدام يك اول بوجد آمد : مرغ یا تخم

مرغ . شاعر میگوید نمیتوان تعیین کرد که در دایره کدام نقطه مقدم بود و کدام مؤخر .

ب ۶۳ - در مصراع دوم مراد از (تخم مرغ) برج حمل است که ابتدای بهار است .

هوا ز روی حقیقت از آب تر ترست
 ز روی طبع بتری هوا شدست مشار (۶۹)
 سخن دراز شد این جایگه فرو هشتم
 گران شد و شکهانم من از گرانی بار
 سؤال کردم ، قصدم ازین تعنت نیست
 ز بهر فایده آوردم این بزرگ آثار
 جواب خواهم کردن بنظم اگر نه بود
 چنین که هست گرفته مکان خرما خار (۷۲)
 وگر بنظم نگویم ، بنثر و بتشجیر
 چنان که بخرد میوه چند از آن اشجار
 سخن بجهت گویم پس آنکه از برهان
 رداش سازم یکی و ، از دلیل ازار
 بجوی و بنویس ، آنکه بخوان و باز بپرس
 پشش بیاموز آنکه بدان و بر دل کار (۷۵)
 شکار شیر گوزنست و ، آن یوز آهو
 و مرد بخرد را علم و حکمتست شکار

ب ۷۰ - شکهان از شکوهیدن میاید که یمناک بودن باشد .

ب ۷۳ - مصراع دوم در اصل چنین است : «عنان که نخرد میوه چند از آن اشجار» و چون

فقط در موضع اول آمده است ناچار آن را بعدس و قیاس تصحیح کردم .

که مرد علم بگور اندرون نه مرده بود
 و مرد جهل ابر تخت بر بُود مردار
 و گر جوابش گویند شاد باشم سخت
 کسی که باشد برهان نمای و دعوی دار (۷۸)
 نگوید آنکه نیاموختست و اصلش نیست
 سخن نیارد سخته بوزن و بمعیار
 آیا مقدر تقدیر و مبدع الأشياء
 بحق حرمت و آزرم احمد مختار
 که مر مرا و مر آن را که علم دین طلبند
 ز چنگ محنت برهانمان ایا غفار (۱)
 و هر که بد کند او با کسی که بد نکند
 بلعنتش کن یا رب ، و زو بر آردمار



ب ۷۷ - بجای مرد علم در هر دو موضع (مرد عالم) آمده است؛ و بجای مرد جهل در موضع دوم (مرد جاهل) در مصرع دوم، خواه جهل و خواه جاهل، عیبی در وزن پیدا نشد. اشکال در مصرع اول است که اگر (مرد عالم) بخوانیم از وزن می افتد، مگر باین صورت؛ (که مرد عالم گور اندرون)

ب ۷۸ - در موضع اول نیامده است .